

منشاء جامعه‌شناختی پیدایش روشنفکران

جمال محمدزاده

کارشناس ارشد جامعه‌شناسی

در آغاز شهرها بودند، روشنفکر غربی در آنها متولد شد، او با رشد سریع شهرها پدید آمد و با امور تجاری و صنعتی پیوند داشت، مثل دکانداری پدید آمد که پس از وقوع تقسیم کار در شهرها رحل اقامت افکندند. (لوگوف، ۱۳۷۶: ۱۶)

منشاء روشنفکران جدید را عموماً دانشگاه‌های اروپایی قرون وسطی می‌دانند. رشد دانشگاهها همراه با گسترش آموزش‌های بشر دوستانه، شکل‌گیری یک طبقه‌ی روشنفکر را که اعضایش از محیط‌های اجتماعی مختلف تأمین می‌شد و از طبقات حاکمه جامعه فئودالی استقلال نسبی داشت را ممکن ساخت. (باتامور، ۱۳۷۱: ۷۹) بنابراین می‌توان گفت این مفهوم در اوج قرون وسطی پدید آمد، در مدارس شهری قرن دوازدهم رشد کرد و در آغاز قرن سیزدهم در دانشگاهها قوام یافت. روشنفکران قرن دوازدهم احساس می‌کردند که کار تازه‌ای می‌کنند و انسانهای جدیدی هستند. و در نتیجه در آن محیطهای شهری که همه چیز در حال تغییر و تبدیل بود، ماشین تاریخ را دو باره به حرکت در آوردند و شروع به تعریف رسالت خود در زمان کردند. (لوگوف، ۱۳۷۶: ۱۳۷۶)

اصطلاح "روشنفکر" نخستین بار در فرانسه و در جریان دادگاهی که برای رسیدگی به وضع یک سرهنگ یهودی "آلفرد دریفوس" تشکیل شده بود، مفهوم و معنای امروزی خود را یافت. دریفوس در پانزدهم اکتبر ۱۸۹۴ به جرم خیانت به ارتش فرانسه، دستگیر و در دسامبر همان سال به تبعید ابدی در جزیره شیطان در ناحیه گویان، واقع در شمال شرقی آمریکای جنوبی محکوم شد. پس از حدود پنج سال و کشف اسناد جدیدی حاکی بر بی‌گناهی دریفوس، ماجرای محاکمه وی به یک مساله سیاسی همه‌گیر تبدیل شد. در ارتباط با همین محاکمه، "امیل زولا" رمان نویس فرانسوی در سیزدهم ژانویه ۱۸۹۸، نامه‌ای سرگشاده خطاب به رئیس جمهور وقت نوشت که با عبارت "من متهم می‌کنم" آغاز می‌شد. وی در این نامه، ارتش و دادگستری را به اعمال خلاف قانون متهم کرد. زولا را به خاطر نوشتن این نامه محاکمه و به یک سال زندان و پرداخت سه هزار فرانک محکوم کردند. بلافاصله پس از انتشار نامه زولا، بیانیه‌ای با

امضاء حدود سبصد نفر، که در میان آنها نام بسیاری از نویسندگان، هنرمندان و دانشمندان فرانسه، از جمله "آناتول فرانس" و "مارسل پروست"، به چشم می‌خورد، انتشار یافت، این بیانیه نیز محاکمه سرهنگ یهودی را غیر قانونی اعلام کرد. این نوشته که در نزد افکار عمومی به "بیانیه روشنفکران" شهرت یافت، ارتش و دادگستری آن زمان فرانسه را ناگزیر به عقب‌نشینی و تجدیدنظر در رأی خود کرد، جایگاه ویژه‌ای به روشنفکران فرانسه بخشید؛ و نقش و نفوذ آنان را در جامعه و افکار عمومی گسترش داد.

پس از این واقعه بود که آناتول فرانس یکی از نخستین تعریف‌ها را از روشنفکران بدست داد. به عقیده او روشنفکران آن گروه از فرهیختگان جامعه‌اند که بی‌آنکه تکلیفی سیاسی و رای فعالیت در محدوده حرفه ایشان به آنها واگذار شده باشد، در اموری نیز دخالت می‌کنند و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند که به منافع و مصالح عمومی جامعه بستگی دارد. (عضدانلو، ۱۳۷۷: ۲-۱)

اگر به ابعاد گوناگون "بیانیه روشنفکران" توجه کنیم، به این مسئله پی می‌بریم که در واقع مفهوم روشنفکر نه تنها به منزل یک مقوله حرفه‌ای و اجتماعی در جامعه جدید اروپا تجلی پیدا می‌کند، بلکه به مثابه و جدانی جهانی نیز تلقی می‌شود که از رسالتی سیاسی و اخلاقی بر خورد است. (جهانبگلو، ۱۳۷۱: ۶۵)

بطور کلی می‌توان گفت روشنفکران محصول شکل‌گیری جنبش اومانیزم و لیبرالیسم و روشنگری قرن هیجدهم اروپا هستند، که دارای روحیه انتقادی بوده و معتقد به ارزشهای جهانی چون عدالت و آزادی و غیره هستند.

تعریف روشنفکران:

روشنفکری فرایندی اجتماعی است و مفهوم خود را در ساختار اجتماعی بدست می‌آورد. از آنجایی که هر کدام از متفکران به جوهی از انسان و دستاوردهای آن برخورد کرده‌اند و وجهی از آن را مورد توجه خویش قرار داده‌اند، بدست دادن تعریفی از روشنفکر که بیشتر افراد از آن راضی می‌باشند، دشوار است و تعریف واحدی نمی‌توان از آن ارائه کرد. در این قسمت سعی بر این است که نمونه‌هایی از تعاریفی که از روشنفکران شده، بدست داده شود.

فرهنگ علوم اجتماعی "کوپر" (kupper) روشنفکر را چنین تعریف می‌کند: "تعریف دقیق از روشنفکر این است که آنها اشخاصی هستند که نقش‌شان با ترویج و تولید دانش، و بیان ارزشهای ویژه جامعه‌شان در ارتباط است." "ماکس وبر" روشنفکران را گروهی می‌داند که به علت ویژگی‌هایشان دسترسی خاصی به دستاوردهای معینی دارند، که ارزشهای فرهنگی تلقی می‌شود، و بنابراین رهبری یک "جامعه

فرهنگی " را غصب می کنند." (بروجردی، ۱۳۷۷: ۴۰) "ادوارد شیلز" روشنفکران را کسانی می داند که به ارزشهای نهایی می پردازند و در یک "جهان بی قیدتر" زندگی می کنند. (همان: ۴۰)

" جولین بندا" روشنفکران را دسته کوچکی از "فیلسوف - شاهان" معرفی می کند که با استعدادها و امتیازهای اخلاقی برتر، وجدان بشریت به شمار می آیند. (سعید، ۱۳۷۷: ۳۷) در مقابل "فون هایک" بر این اعتقاد است: که "روشنفکر نه لزومی دارد که درباره ی چیز خاصی تخصص داشته باشد و نه حتی ضروری است که از هوش استثنایی بهره ببرد تا بتواند نقشی بعنوان واسطه و دلال در پخش آراء و اندیشه ها بر عهده بگیرد. آنچه به او صلاحیت این کار را می دهد دامنه وسیع موضوعهایی است که وی می تواند در باره ی آنها به آسانی بگوید و بنویسد و نیز وضع یا عادهایی که موجب می شود روشنفکر زوتر از مخاطبان خویش با اندیشه های تازه آشنایی پیدا کند." (فولادوند، ۱۳۷۶: ۱۴۵)

گرامشی از روشنفکران، تحلیلی تاریخی ارائه می دهد. وی تأکید می کند که روشنفکران را بعنوان گروهی اجتماعی نباید بر حسی ماهیت کاری که می کنند تعریف کرد بلکه باید به روابطی اجتماعی که کار آنان در آن روابط شکل می گیرد اشاره کنیم. به نظر گرامشی می توان دو نوع عمده از روشنفکران را در نظر گرفت: "روشنفکران ارگانیک و سنتی". "روشنفکران ارگانیک زائیده ی رشد طبقه ی اجتماعی خاصی هستند که نه تنها از نظر اقتصادی بلکه در زمینه های سیاسی و اجتماعی هم یکپارچگی و اشعار به وظیفه خود پیدا کرده اند. روشنفکران سنتی آن گروهی از افراد هستند که از نظر تاریخی به ساختار اقتصادی قبلی تعلق دارند." (جانسون، ۱۳۷۸: ۲۲) گدامشی درباره ی روشنفکر ارگانیک یا اندامواره می گوید، "کارفرمای سرمایه دار، در کنار خود تکنسین صنعتی، متخصص اقتصادی سیاسی، سازمان دهنده ی فرهنگ و نظام قانونی جدید و مانند آنها را پدید می آورد. (سعید، ۱۳۷۷: ۳۶) نقش چنین روشنفکرانی ایجاد همگنی و و آگاهی مشترک در درون آن طبقه است. گرامشی در مورد روشنفکران سنتی نیز می گوید: "مظاهر این دسته از روشنفکران، مردان کلیسا هستند که مدت های دراز انحصار برخی از خدمات مهم را دارا بودند. از قبیل ایدئولوژی مذهبی یعنی فلسفه و علم آن زمان به اضافه مدرسه، تعلیمات، اخلاق، عدالت، خیریه، کمک و دستگیری و غیره..." (آل احمد، ۱۳۵۷: ۹۱)

در همین زمینه، میشل فوکو هم از دو دسته از روشنفکران سخن می گوید: روشنفکر جهانشمول و روشنفکر ویژه. به نظر وی روشنفکر جهانشمول جای خود به روشنفکر ویژه داده است.

به نظر فوکو، روشنفکر عام یا جهانشمول کسی است که هدفهای فراگیر دارد می خواهد به سبک کسانی مانند هگل از طریق ایدئولوژیهای مذهبی و مسلکی بر سراسر جهان و جمیع افراد آدمی تکلیف

معین کند و بطبع ادعا دارد که حقیقت بالتمام بر او آشکار است و اگر خدای ناکرده چیزی مانده باشد که هنوز مکشوف نشده، به دلیل توطئه دشمنان یا عناد کژاندیشان یا قلت زمان بوده است". در مقابل به تعبیر او: «روشنفکر مشخص یا ویژه مدعی کلید داری خزانه حقیقت و خواهان مرید جمع کردن نیست، بلکه می خواهد ببیند حقیقت مشخص قدرت مداری و سرشت امتیازهای ویژه در جامعه چیست و پژوهشهای خود را بر حوزه مشخص شغل و تخصص خود بنیاد می کند و کاوش در مکانیسمهای قدرت و اندوختن "دانش استراتژیک" است. (فولادوند، ۱۳۷۶: ۴۸-۴۷) بدینسان، از نظر فوکو، روشنفکر ویژه کسی است که در درون یک رشته مشغول کار است و می تواند از تخصص خود بهره گیرد.

تفاوت بین روشنفکر و انتلیجنتیسیا:

اصطلاح انتلیجنتیسیا (intelligentsia) کلمه ای است روسی، و اولین بار در قرن نوزدهم در روسیه و برای اشاره به آن دسته از افرادی به کار رفت که دارای تحصیلات دانشگاهی بودند و صلاحیت مشاغل علمی را کسب کرده بودند. پس از آن برخی نویسندگان دایره شمول این اصطلاح را گسترش داده و همه شاغلان پیشه‌های غیر یدی را در داخل آن جای دادند. در عوض روشنفکر (intellectual) کلمه فرانسوی و معادل طبقه متوسط جدید است که درون آن می توان بین اقشار بالاتر متشکل از افراد شاغل در مشاغل علمی و قشرهای پایین تر مرکب از شاغلان حرفه‌های عادی تر دفتری و اجرایی تمایز قائل شد. (باتامور، ۱۳۷۱: ۷۷)

نویسندگانی نظیر "الوین گولدنز" (A. Gouldner) این دو را بر پایه قطب بندی فنی / انسانی طبقه بندی می کنند: "انتلیجنتیسیا کسانی هستند که منافعشان اساساً فنی است." و "انتکتوئل‌ها، منافشان عمدتاً انتقادی، رهایی‌بخش، تفسیری و غالباً سیاسی است." (آرمان، ۱۳۶۷: ۱۴۱)

بدین سان می توان گفت روشنفکر فردی است که به دلیل وجدان اخلاقی خاص خود معتقد به اصول کلی جهانی است. به همین دلیل است که روشنفکران را دسته کوچکی از افراد می دانند که در خلق و انتقال و نقادی اندیشه‌ها سهم مستقیم و به سزایی دارند.

نقش روشنفکر:

آیا روشنفکران باید نماینده‌ی آگاهی مردم باشند؟ و یا روشنفکر بایستی زبان کسانی بشمار آید که عمل می کنند. برای پاسخ به این سؤالات به نقش روشنفکر در جامعه می پردازیم.

"ادوارد سعید" در مورد نقش روشنفکر بر این عقیده است روشنفکر فردی است که علت وجودیش بازی کردن نقش نمایندگی همه‌ی آن مردم و موضوعاتی است که در جریان عادی، یا فراموش شده و یا مخفی نگاه داشته شده‌اند. روشنفکر این کار را بر اساس اصول جهانشمول انجام می دهد. وی

سپس می‌گوید؛ که حقیقت اصلی این است که روشنفکر فردی است با یک قوه‌ی ذهنی وقف شده برای فهماندن، مجسم کردن، و تبیین یک پیام، یک نظریه، یک رویه، فلسفه یا اندیشه هم برای همگان و هم به همگان. (سعید، ۱۳۷۷:۴۳) به بیان ساده‌تر، سعید برای روشنفکران نقش نمایندگان مردم قائل است.

وی در جای دیگر می‌گوید: "من بارها تکرار کرده‌ام که روشنفکر، به نحوی آرمانی، نقش رهایی و روشنگری را ایفاء می‌کند، اما هرگز به مشابه تجرید یا خدایان بی روح و دور از دسترسی که باید به آنها خدمت کرد، نقش بازی نمی‌کند، نقش روشنفکر - جریانی که او نماینده‌اش است و چگونگی ارائه‌دادن ایده‌هایش به مخاطبین - همواره باید جزء زنده‌ای از تجربیات در جریان حرکت جامعه و به آن پیوسته باشد." (همان: ۱۶۲) او در نهایت می‌گوید که روشنفکر راستین یک "گیتی باور" است.

هابرماس در مورد نقش روشنفکران نظرات "هاینریش هانیه" را شالوده‌ی بنای نظریه‌ی خود قرار می‌دهد. هانیه بر این باور بود که روشنفکران باید نیرویی را که موجب تحولات اجتماعی می‌شوند، بشناسند و علاوه بر این، بر فرایند این تحولات و مشارکت در شکل‌گیری ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه تأثیرگذار باشند. (ناقد، ۱۳۷۶:۱۳۲)

به نظر هابرماس نقش روشنفکر باید حمایت از حقوق پایمال شده، حقایق سرکوب شده، پشتیبانی از انجام اصلاحات و فراورده‌های سر رسیده و توسعه و رشد به تعویق افتاده باشد. و رویکردشان در مرحله‌ی اول به آن افکار عمومی است که نه تنها برای این امور تفاهم نشان می‌دهند، بلکه بیدار و مطلع و هوشیار و آگاه و مستعد و آماده‌ی نشان دادن واکنش هستند. (همان: ۱۷۶)

به نظر فوکو نقش روشنفکران است که او بایستی ابزار تحلیل و نقد سنجش را در اختیار جامعه قرار دهد. فوکو می‌گوید: «ما باید ابزارها و وسایلی به مردم بدهیم که به کارشان بخورد. وقتی گروهایی مشخصاً برای اینگونه تحلیل‌ها تشکیل دادیم و وارد مبارزه شدیم و آن ابزارها یا ابزارهای دیگر استفاده کردیم، کم‌کم امکانات بوجود می‌آید.» (فولادوند، ۱۳۷۶:۴۶)

فوکو در مورد نقد می‌گوید: نقد این نیست که بگوییم وضع به طوری هست درست نیست، نقد این است که تذکر بدهیم شیوه‌ها و کارهایی که مورد قبول ماست بر چه چیزهایی پی‌ریزی شده که بدیهی و مسلم گرفته می‌شود، و بر شالوده‌ی چه فکرهای سنجیده‌ای بنا شده که کسی در آنها شک و شبهه‌ای نمی‌کند (همان: ۷۱) وی سپس می‌افزاید انتقاد به معنای این است که همان فکر را بررسی و تبیین کنیم و سعی در تغییر آن بکنیم؛ یعنی نشان بدهیم که قضا یا آنقدر هم که تصور می‌شود بی‌چون و چرا و مسلم نیست. انتقاد کردن یعنی اینکه کاری بکنیم که حرکاتی که امروز ساده و آسان انجام می‌گیرد، به این

آسانی انجام نگیرد.

بنابراین به نظر فوکو نقش روشنفکران این نیست که به دیگران بگوید چه بکنند، کار روشنفکران شکل دادن به اراده‌ی سیاسی دیگران نیست. به بیان دیگر نقش روشنفکر بیان حقیقت سرکوب شده برای دیگران نیست. کار او از طریق تحلیل‌هایی که در رشته‌ی خودش انجام می‌دهد، مکرر در مکرر تردید کردن در آن چیزهایی است که بدیهی فرض می‌شود. به هم زدن عادت‌های فکری و ذهنی مردم، برانداختن چیزهای آشنا و پذیرفته شده است، بازبینی قواعد و نهادهاست و مشارکت در شکل‌گیری اراده‌ی سیاسی است. (همان: ۶۷) به بیان دیگر نقش او مبارزه بر علیه آن شکل‌هایی از قدرت است که او را در حوزه‌ی "دانش"، "حقیقت"، "خودآگاهی" و "سخن" مفعول و عامل خود می‌کند. (حقیقی، ۱۳۷۸: ۳۰۱) ژیل دلز می‌گوید: روشنفکر تئوری پرداز برای ما یک سوژه، یک خودآگاهی بازنمایانگر یا نماینده محسوب نمی‌شود. هر کلام از ما یک "خرده گروه" است. دیگر بازنمایی در کار نیست، فقط کنش است که وجود دارد. کنش تئوریک و کنش عملی که به متابه‌ی بازگویی عمل می‌کنند و به شبکه‌های گوناگون شکل می‌دهند. (همان: ۲۹۹)

ژان - فرانسوا لیوتار در کتاب "مقبره‌ی روشنفکر" بر این اعتقاد است که عمر روشنفکر که به نمایندگی بشر و در تبلیغ حقایق کلی سخن می‌گفت، پایان یافته است. هنرمند یا نویسنده یا فیلسوف موجودی آزمایشگر است که بایستی مانند دیگران بیازماید، خطا کند و یاد بگیرد که گام به گام پیش رود. (فولادوند، ۱۳۷۶: ۴۷)

بنابراین از نظر متفکران پست مدرنیست مانند ژیل دلز و میشل فوکو و لیوتار دیگر روشنفکر نقش نمایندگی را دارا نیست، بلکه خود عمل است که وجود دارد. به نظر این روشنفکران لازمه‌ی این نظریه این است که مردم خود برای خویشتن سخن گویند و عمل کنند.

روشنفکر و سیاست:

بطور کلی بین روشنفکران و سیاستمداران تفاوت وجود دارد. "ارتگای کاست" (Ortega Y Gasset) در این مورد معتقد است: "روشنفکر فردی است که از زندگی درونی برخوردار است و هر لحظه می‌داند که چه فکر می‌کند و برای چه فکر می‌کند، در حالی که سیاستمدار از خویش بی‌خبر است، زیرا نه برای خود بلکه هیاهوی دنیای خارج از خویشتن زنده است." (جهانبگلو، ۱۳۷۴: ۶۹)

در باره‌ی اینکه روشنفکران چه نقشی را در عرصه‌ی سیاست باید ایفاء کنند، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. یک دسته از روشنفکران مارکسیست معتقد به مشارکت روشنفکران در عرصه‌ی سیاست هستند و دسته‌ی دیگر در مقابل با احتیاط بیشتری با این مسئله برخورد می‌کنند. بشیریه در مورد روشنفکر و

سیاست می‌گوید، بطور کلی می‌توان سه نقش عمده برای روشنفکران در عرصه‌ی سیاست قائل شد: اولین نقش آن است که روشنفکر باید به نقد نظام سیاسی برخیزد. در این رویکرد روشنفکران عمدتاً ناراضیان قدرت هستند. دومین نقش روشنفکر در سیاست، مشارکت او در زندگی سیاسی است. شرکت موفقیت آمیز روشنفکران در عرصه سیاست بستگی به ضعف و قدرت دیگر گروه‌های اجتماعی دارد. نقش سوم روشنفکر کناره‌گیری او از سیاست است، که این امر تابع شرایط اجتماعی و سیاسی ویژه‌ای است، و عمدتاً ناشی از بسته بودن ساخت قدرت است. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۲۵۷ - ۲۵۳)

فوکو در مورد دخالت روشنفکر در سیاست معتقد است، روشنفکر باید به شرطی پای به میدان عمل سیاسی بگذارد که اجازه ندهد او را ابزار "حقیقت‌سازی" در مکانیسم کنترل اجتماعی تبدیل کنند. زیرا اینگونه "حقیقت‌سازی" چیزی جز صورت دیگری از قدرت‌طلبی و نهایتاً ستمگری و سرکوب نیست. (فولادوند، ۱۳۷۶: ۵۲) بنابراین از نظر فوکو روشنفکر باید در درون نهادها کار کند و اخلاق سیاسی جدیدی پدید آورد و در برابر نهادهای "حقیقت‌ساز" ایستادگی نماید.

روشنفکر و جامعه مدنی:

جامعه‌ی مدنی را می‌توان یکی از پیامدهای جریان روشنفکری به حساب آورد. سروش در این زمینه بر این اعتقاد است که "جامعه‌ی مدنی که در آن پلورالیسم معرفتی و اجتماعی پذیرفته شد و زندگی خصوصی مردم دور از دسترس و دخالت دولت است، یکی از دستاوردهای روشنفکران است و اگر جامعه‌ای بخواهد و مستمراً واجد این خصیصه باقی بماند، روشنفکر در آن جامعه باید پویا، فعال و در پایگاه خود باشد." (سروش، ۱۳۷۷: ۲۰) وی سپس ادامه می‌دهد که کار و نقش روشنفکر در جامعه‌ی مدنی همچنان بر جای خویش است و نباید جامعه‌ی مدنی را پس از ایجاد آن، با خوش‌خیالی باقی و دائمی دانست.

از طرف دیگر روشنفکر در جامعه‌ی مدنی در پی معنای جدید برای ساخت جامعه است که مبتنی بر بحث و گفت‌وگو می‌باشد. به عبارت دیگر یک جامعه‌ی دموکراتیک یا در جامعه‌ای که در مسیر دموکراسی است، روشنفکر موجد و عامل اصلی بحث و گفت‌وگو است. (جهانبگلو، ۱۳۷۵: ۲۵) بدین‌سان روشنفکر انسانی است که می‌کوشد در کمال آگاهی مسئولیت خود را به عنوان یک شهروند دموکراتیک انجام دهد که در طلب بحث و گفت‌وگو و جستجوی معنا برای ساختن یک جامعه است.

با توجه به آنچه که در صفحات پیشین در باب روشنفکر و نقش آنها آمد می‌توان روشنفکران را به دو دسته تقسیم کرد: از یک طرف روشنفکران را می‌توان به عنوان افرادی که در امور مربوط به منافع و مصالح جامعه دخالت می‌کنند، به حساب آورد. سعید، هابر ماس، هاینه را می‌توان در این دسته قرار داد.



این دسته از روشنفکران به روشنفکرانی که نوعی گوشه‌گیری منفعلانه برمی‌گزینند سخت می‌تازند. از دید اینها روشنفکر باید نماینده‌ی آگاهی مردم باشد، وضع موجود را نقد بکند و در اصلاح آن بکوشد و برای سازندگی فردا به مسائل و مشکلات روز پردازد.

از طرف دیگر دسته‌ی دوم را می‌توان روشنفکران پست مدرن نامید اینها دیدگاه‌های متفاوتی با دسته‌ی اول دارند. در نزد کسانی مانند ژیل دلز و میشل فوکو بر خلاف دسته‌ی اول نقش روشنفکر دیگر نمایندگی جامعه نیست و چیزی به نام نمایندگی وجود ندارد، بلکه فقط عمل است که وجود دارد. از دید این روشنفکران پست مدرن، دیگر برای آگاهی نیازی به روشنفکران نیست چرا که توده‌ها به مراتب بهتر امور را می‌فهمند و آن را بیان می‌کنند. در اینجا نقش نمایندگی فرد بی‌اعتبار است و لازمه‌ی نظریه این است که مردم سرانجام خود درگیر شوند و خود برای خویش سخن بگویند.

مانهایم: جامعه‌ی مدنی و روشنفکر

"کارل مانهایم" در جامعه‌شناسی معرفت یکی از چهره‌های شاخص تلقی می‌شود. جامعه‌شناسی معرفت را می‌توان به عنوان بخشی از جامعه‌شناسی که به بررسی روابط بین اندیشه و جامعه می‌پردازد، تعریف کرد. "بنابراین مطالعه‌ی جامعه‌شناسی معرفت شامل تحلیل این مسئله است که چرا گروه‌های گوناگون در دوره‌های خاص و تحت شرایط ویژه بیشتر احتمال دارد، با مسائل و معضلات معینی درگیر باشند و اینکه چرا آنان احتمالاً با نقطه‌نظرات خاصی دست و پنجه نرم می‌کنند." (توکل، ۱۳۷۰: ۱۳۴) آثار مانهایم دارای دو مرحله‌ی اساسی است: در مرحله‌ی اول، جامعه‌شناسی معرفت - بحث‌های ایستومولوژیکی و روش‌شناختی او - اساس حوزه‌ی کاریش را تشکیل می‌دهد و این مربوط به زمانی است که وی در آلمان زندگی می‌کند. در مرحله‌ی دوم، به مطالعه‌ی ساخت جامعه‌ی مدرن می‌پردازد و این به دوره‌ی برمی‌گردد که او به انگلستان می‌رود. در این گفتار که مرحله‌ی دوم مورد نظر ماست، هدف این است که دیدگاه مانهایم در مورد جامعه‌ی مدرن و نقش روشنفکرانی را در آن مورد بررسی قرار داد.

ذکر این نکته لازم است که مانهایم بر خلاف خیلی از متفکران اجتماعی به طور مستقیم از جامعه‌ی مدنی بحث نکرده است و این امر باعث شد که خود به استخراج و مفهوم‌سازی ایده‌های جامعه‌ی مدنی در اندیشه‌ی وی دست یازیم.

بنابراین در وهله‌ی اول سعی بر این است که مؤلفه‌ها و ایده‌های جامعه‌ی مدنی را بیرون کشیده و در وهله‌ی دوم به نقش روشنفکر در جامعه‌ی مدرن یا به تعبیری جامعه‌ی مدنی پرداخته شود.

ایده‌های جامعه‌ی مدنی در نظریه‌ی مانهایم:

مانهایم توجه خود را به برخی از ویژگی‌های جامعه‌ی جدید معطوف می‌کند و به اهمیت بورکراتیزه

کردن و دموکراتیزه کردن حکومت، صنعت و فرهنگ اصرار دارد. به عقیده‌ی مانهایم "دموکراتیزه کردن بنیادی یک جامعه بخش کاملی از ساخت اجتماعی جدید است، این فرایند گسترده‌گی تمایل انسانهای معاصر را به مشارکت در ساخت سیاسی آشکار می‌سازد." (Remmling 1975:90) به نظر وی: "امروزه شمار فزاینده‌ای از گروههای اجتماعی خواستار سهمی در نظارت اجتماعی و سیاسی‌اند و می‌خواهند مصالح آنها نیز در این مورد در نظر گرفته شوند." (کوزر، ۱۳۷۰:۵۷۳)

مانهایم می‌گوید: در عصر جدید وظیفه‌ی ما ساخت نظام اجتماعی و سیاسی بوسیله‌ی برنامه‌ریزی از نوع ویژه است، از جمله برنامه‌ریزی برای آزادی در معرض کنترل دموکراتیک، برنامه‌ریزی برای مبارزه با خطرات جامعه‌ی توده‌ای، برنامه‌ریزی برای تعادل بین تمرکزگرایی و برنامه‌ریزی برای انتقال تدریجی جامعه به نظم، رشد شخصیت و غیره، که نباید با محدودیت همراه باشد. (Mannheim, 1951:291)

به نظر مانهایم "آزادی و نظم تحت برنامه‌ریزی دموکراتیک بوسیله‌ی ماهیت گروهها و خرده‌گروهها و اهدافشان تعریف می‌شود." (Ibid: 279) از دیدگاه مانهایم، آزادی هیچ معنایی ندارد مگر اینکه این مفهوم در ارتباط با عوامل واقعیت ملموس همچون وضعیت‌های تاریخی ویژه، نوعهای خاصی از ساخت اجتماعی، و سطح معینی از تکنیک اجتماعی باشد. وجود یا عدم وجود آزادی بطور انتزاعی نمی‌تواند تعیین شود، در عوض محیط‌های اجتماعی ملموس انواع خاصی از آزادی را به بار می‌آورد. وی سپس می‌افزاید: در سطح برنامه‌ریزی نوع جدیدی از آزادی پدید می‌آید، آزادی به معنای کنترل کامل پیکربندی نهادی، مبتنی بر طرح انتخاب دموکراتیکی است که آزادی جمعی را تضمین می‌کند. در بالاترین سطح تکاملی اجتماعی آزادی بدون برنامه‌ریزی نمی‌تواند وجود داشته باشد، اما هرگز یک برنامه بدون محافظت از وفاق دموکراتیک و کنترل پارلمانی نمی‌تواند وجود پیدا کند. (Remmling 1951: 103-)

(102)

مانهایم در نهایت می‌گوید: "بنابراین آزادی در یک جامعه‌ی برنامه‌ریزی شده نباید بر حسب وجود یا عدم وجود بوروکراسی و کنترل مورد قضاوت قرار گیرد، بلکه باید بر حسب خیر عامه و استفاده از تواناییهای فردی قضاوت شود." (Mannheim 1951:284)

مانهایم معتقد است: "جامعه‌ی برنامه‌ریزی شده دموکراتیک یک مفهوم فردی از آزادی در روابط اجتماعی دارد، یعنی آن انعطاف‌پذیری را ترویج می‌کند. فرصت‌های حداکثری برای انتخاب ارائه می‌کند، و طرفدار بیان عقاید در گروههای کوچک و روابط خصوصی است." (Ibid 1951: 279) پس مانهایم طرفدار نظامی است که افراد بتوانند آزادانه انتخاب بکنند و همچنین حق ابراز عقیده داشته باشند. علاوه بر اینها، برنامه‌ریزان دموکراتیک بایستی از رشد نهادهای انحصارگرا جلوگیری کنند.

از دیدگاه مانهایم، نگرش دموکراتیک باید نگرشی تساهل‌گرا و باز نسبت به افکار و عقاید مخالف باشد و چنین نگرشی سبب می‌گردد که افراد هرگز توانائیهایشان در مشارکت فعالانه در فرایند موجود را از دست ندهند. (Remmling 1975:131)

مانهایم در مورد مطبوعات می‌گوید: "معنای اساسی و کارکرد مطبوعات فراهم کردن اطلاعات و کمک به روشن کردن افکار عمومی با بحث آزاد است." (Mannheim 1975:135) به عبارت دیگر، از دیدگاه مانهایم، مطبوعات باید آزادانه به فعالیت پردازند و هدفشان باید تنویر افکار عمومی باشد.

مانهایم در مورد خدمات مدنی و حقوق شهروندی بحث نموده است و بر این باور است که دولت بایستی استانداردها و خدمات مدنی را برای همه از جمله بیکاران، افراد نابالغ و از کارافتاده‌ها هم تضمین کند. هر فرد باید فقط یک سهم از ثروت و فرصت‌های آموزشی دریافت دارد و علاوه بر این دموکراسی برنامه‌ریزی باید از حقوق افراد برای پیشرفت فردی مراقبت و مواظبت نماید. در اینجا معلوم می‌گردد که مانهایم معتقد به برابری و حمایت از حقوق افراد است.

مانهایم به اظهارات سرمایه‌داری لیبرالی که می‌گوید آزادی اساساً بوسیله‌ی قدرت حکومتی محدود می‌گردد، حمله می‌کند. به عقیده‌ی او در قرن‌های پیشین تضاد بین دولت پادشاهی و جامعه‌ی مدنی تجاری خیلی واقعی بود، اما در قرن بیستم آزادی مردم نه تنها بوسیله‌ی کارگزاران حکومتی با خطر روبه‌رو می‌شود آزادی‌های افراد بوسیله‌ی سایر کارگزاران قدرتمند نیز، که دلخواهانه فراتر از حوزه‌ی قانونی فعالیت می‌کنند محدود می‌گردند. (Remmling 1975:129) بنابراین به نظر مانهایم در جامعه‌ی جدید دولت به حیطة‌ی جامعه‌ی مدنی وارد شده و آزادی افراد با خطر روبه‌رو شده است به علاوه او معتقد قانونمندی کارگزاران حکومتی است و فراقانونی بودن آنها را با روح جامعه‌ی مدنی در تضاد می‌بیند.

مانهایم بر پاسخگو بودن رهبران جامعه تأکید می‌کند و می‌گوید: "رهبران اخلاقی جامعه و برنامه‌ریزان اجتماعی باید پاسخگوی اعضای دیگر جامعه باشند و نباید وسوسه شوند که اراده‌شان را بر دیگران تحمیل کنند." (کوزر، ۱۳۷۰:۵۷۶)

مانهایم بین قدرت خودسرانه و کارکردی تمایز قائل می‌شود. به عقیده‌ی او در جامعه‌ی جدید باید قدرت خودسرانه و دلخواهی از بین برود. او در تعریف قدرت کارکردی می‌گوید: قدرتی که در خدمت اهداف اجتماع مشخص بکار رود، قدرت کارکردی است. و هر اعمال قدرتی که فراسوی اهداف اجتماعی مشخص است قدرت دلخواهی یا خودسرانه است. (Remmling 1975:1129) بنابراین از نظر مانهایم مسئله‌ی اساسی این است که کانونهای گوناگون قدرت تحت نظارت درآورده شده، و آنها در

خدمت کل اجتماع قرار داده شوند.

با توجه به آنچه گفته شد می توان گفت که مانهایم به ارزش های دموکراتیک با تمام وجود خویش پایبند بود و معتقد به تجدید حیات دموکراسی بود. و در این راه بر این باور بود که باید کوششهای آگاهانه ای برای تجدید سازمان اجتماع و تنظیم در باره ی شخصیت ها به عمل آید.

دیدگاه مانهایم در مورد روشنفکران:

مانهایم می گوید: "یکی از برانگیزاننده ترین حقایق زندگی جدید این است که در آن، به خلاف فرهنگ های پیشین، فعالیت فکری در انحصار یک طبقه ی دقیقاً محدود اجتماعی - مثلاً مذهبیان - قرار ندارند، بلکه قشری اجتماعی که تا حدود زیادی ناپیوسته به دیگر طبقات اجتماعی و از یک حوزه هر چه دقیق تر زندگی اجتماعی تقویت می شود. به این فعالیت می پردازد. " (مانهایم، ۱۹۶۶: ۲۵۳۵) که مانهایم آنها را روشنفکران می نامد.

مانهایم در جهان روشنفکران را نه به عنوان افراد ایدئولوژی گرا و انقلابی، بلکه به عنوان اعضای از اجتماع متخصصان برنامه ریزی علمی می بیند که نخبگان حاکم را نصیحت می کنند که چگونه با عقل و رأفت عمل می کنند. (Remmling 1975:129) در نتیجه به عقیده ی مانهایم، عقلانیت ذاتی، روشنفکر را به سطح تفکر برنامه ریزی شده هدایت می کند.

مانهایم روشنفکران را به عنوان قشری در نظر می گرد که جایگاهش در میان طبقات است، اما یک طبقه ی متوسط را تشکیل نمی دهند و بیشتر به عنوان میانجی بین نخبه ها و توده ها عمل می کنند. مانهایم برای روشنفکران ویژگی های را برمی شمارد از جمله اینکه؛ روشنفکران طبقه نیستند. دوم اینکه در موقعیتی قرار ندارند که حزبی را تشکیل دهند و تشکیل حزب به فاشیسم منجر می شود. دیگر اینکه روشنفکران از لحاظ درونی گروهی پراکنده را تشکیل می دهند. (مانهایم، ۱۳۷۶: ۲۷)

بدین سان، از نظر مانهایم روشنفکران از آنجایی که از درون پایگاه های طبقاتی اجتماعی گوناگون برمی خیزند از نظر اجتماعی و فکری "شناور" هستند و طبعاً یک طبقه نیستند بلکه در اقسام طبقات و ایدئولوگ نیروهای مختلف اجتماعی هستند. و به علاوه توانایی فرار کردن از علائق طبقاتی را دارا هستند و به طور نسبی ممکن است از علائق طبقات مستقل شوند. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۳۵)

مانهایم معتقد است روشنفکر قادر به انتخاب است، او می تواند موضوع مورد نظر خود را از میان بسیاری از نقطه نظرات برگزیند و برخی را آگاهانه رد کند. از این جنبه، روشنفکر از لحاظ جامعه شناسختی گروهی متحدالشکل، مشخص و معین را تشکیل نمی دهد، ولی قادر است منظر دیگری را اختیار کند، و این با ارزش ترین سرمایه ی روشنفکر است. (مانهایم، ۱۳۷۶: ۲۹)



مانهایم در مورد سیاسی شدن روشنفکر بر خلاف بندا معتقد است: "سیاسی شدن خود متضمن سود و مزیت مهمی نیز هست. اساسی است که روشنفکر تشخیص دهد هویت روشنفکرانه‌ی او وظایف مشخصی تجویز یا مقرر می‌دارد. برای مثال او بایستی یاد بگیرد که حقیقت روشنفکرانه‌ی خود را به مثابه‌ی الزام و تعهدی گرامی بدارد." (مانهایم، ۱۳۷۶: ۲۹)

در نهایت مانهایم معتقد است که دوران جدید این فرصت را برای روشنفکران فراهم نموده که ضمن تکمیل آگاهی خویش، موافق و مطابق دید و بینش جدید زندگی نمایند. در نتیجه می‌توان گفت که مانهایم به روشنفکران به عنوان نیروهای نجات‌بخش نگاه می‌کند که نقش نگاهبانی را بازی می‌کنند که اگر نباشند جامعه دچار سردرگمی و تاریکی خواهد شد.

با توجه به آنچه آمد، می‌توان دیدگاه مانهایم را در دو بخش جامعه‌ی مدنی و روشنفکری چنین خلاصه و نتیجه‌گیری نمود.

از نظر مانهایم ساخت اجتماعی جامعه‌ی جدید باید مبتنی بر مؤلفه‌ها و ویژگیهای دموکراتیک و مدنی باشد. با تحقق این مشخصات است که جامعه‌ی مدنی امکان‌پذیر می‌گردد. وی این ویژگیها را چنین برمی‌شمارد:

- مشارکت مردم در ساخت سیاسی

- نظارت بر قدرت

- وجود نظم و قانون در جامعه

- برابری

- آزادی بیان، آزادی عقیده، آزادی مطبوعات، آزادی انتخاب

- پراکندگی قدرت و عدم تمرکزگرایی

- تساهل و مدارا

- حق شهروندی

- پاسخگویی دولت

- عدم انحصارگرایی

- و

وی خصوصیات زیر را نیز برای روشنفکران برمی‌شمارد، از نظر او روشنفکران:

- دارای پایگاه اجتماعی متفاوتی هستند.

- طبقه نیستند، بلکه قشر شناوری هستند که در بین طبقات قرار دارند.

- میانجی بین توده‌ها و نخبه‌ها عمل می‌کنند.

- از توانایی بالارفتن از علایق طبقاتی برخوردار هستند.

- الزام درونی ندارند و گروهی پراکنده هستند.

- قادر به انتخاب می‌باشند.

- و ...

بدین سان، مانهایم معتقد است نقش روشنفکر در جامعه‌ی مدنی زمانی مثبت است که آنها با آگاهی کامل از نقش نسبتاً مستقل خود عمل کنند. وی نقشی را که برای روشنفکران قائل است نقش رهبری واقعی جامعه است. بنابراین می‌توان گفت تلقی مانهایم از روشنفکر به روشنفکر جهانشمول بسیار نزدیک است. روشنفکر جهانشمول بر این اساس به مثابه‌ی یک قشر شناور فراطبقاتی عمل می‌کند.

منابع فارسی:

- آرمان، م (۱۳۷۶)، "روشنفکر به مثابه روشنفکران"، کنکاش، دفتر دوم و سوم
- آل احمد، جلال (۱۳۷۵)، "در خدمت و خیانت روشنفکران"، جلد اول، تهران، خوارزمی
- باتامور، تی‌بی (۱۳۷۱)، "نخبگان و جامعه"، ترجمه: علیرضا ضاطیب، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷)، "روشنفکران ایرانی و غرب"، ترجمه: جمشید شیرازی، تهران، فرزانه
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴)، "دولت عقل: ده گفتار در فلسفه و جامعه‌شناسی"، تهران، مؤسسه نشر علوم نوین
- توکل، محمد (۱۳۶۹)، "جامعه‌شناسی علم"، تهران، مؤسسه علمی و فرهنگی نص
- جانسون، لزی، (۱۳۷۸)، "منتقدان فرهنگ"، ترجمه: ضیاء موحد، تهران، طرح نو
- جهانگللو، رامین (۱۳۷۴)، "مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران"، تهران، نشر مرکز
- جهانگللو، رامین (۱۳۷۶)، "مدرن‌ها"، تهران، نشر مرکز
- حقیقی، مانی (۱۳۷۴)، "سرگشتگی نشانه‌ها، نمونه‌هایی از نقد پسا مدرن"، تهران، مرکز
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۷)، "رازدانی، روشنفکری و دینداری"، تهران، صراط
- سعید، ادوارد (۱۳۷۷)، "نقش روشنفکر"، ترجمه: حمید عضدانلو، تهران، انتشارات آموزش
- فولادوند، عزت‌الله (۱۳۷۶)، "خرد در سیاست"، تهران، طرح نو
- کوزر، لوئیس (۱۳۷۰)، "زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی"، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی
- گرامشی، آنتونیو (۱۳۷۷)، "دولت و جامعه مدنی"، ترجمه: عباس میلانی، تهران، جاجری



- لوگوف، ژاک (۱۳۷۶)، "روشنفکران در قرون وسطی"، ترجمه: حسن افشار، تهران، مرکز
- مانهایم، کارل (۲۵۱۳)، "ابدلولژی و اتوییا"، ترجمه: فریبرز مجیدی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- مانهایم، کارل (۱۳۷۶)، "جامعه‌شناسی روشنفکران"، ترجمه: مجید مددی، جامعه سالم، شماره ۳۱
- ناقد، خسرو (۱۳۷۶)، "نقش و مقام روشنفکران"، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۸-۱۱۷

منابع انگلیسی:

- Mannheim, Karl (1957), "Freedom, Power and Democratic Planning", Oxford prees.
- Remmling. Gunter W. (1975), "Sociology of Karl Mannhiem", Routelodge and kegn Paul LTD.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی